

## سید محمد علی جمال زاده

ژنو - سوئیس

## توضیحی دیگر

حضرت آقای وحید زاده در باره « انتقاداتی » حضرت دانشمند محترم آقای پیمان یغمائی درباره مندرجات مقاله ام (مقاله ای که در شماره اول فروردین ۱۳۵۲ بچاپ رسیده است) که در شماره خرداد ۱۳۵۲ « ارمغان » دیده شد بعرض عالی میرساند که بموجب کلام بلند پایه که هر کس حرفی بمن بیاموزد مرا بنده خود میسازد من نیز از ایشان امتنان بسیار دارم و برای روشن ساختن ذهن منور خود حضرت عالی بی فایده ندانستم که مطالب ذیل را بعرض برسانم.

نوشته اند که پاره ای از مطالبی که در مقاله ام آمده است « به تکریم و تجلیل سعدی لطمه میزند » اگر مطالبی که بدان اشاره فرموده اند برخلاف ادب و حقیقت باشد البته صد البته استغفار میگویم و از روح سعدی بخشش و گذشت می طلبم .

**مطلب دوم** - مربوط است به کلمات « بترك » و « ترك » که مرقوم داشته اند دو مصدر جدا گانه نیست . بنده هم نگفته ام که دو مصدر جدا گانه است و مقصودم اشاره بمباحثاتی بود که در شماره های سابق « ارمغان » درباره این کلمه رد و بدل شده بود و جز آن ابداً مقصودی نداشتم و اظهار نظری هم نکرده بودم که محتاج توجه و توضیح باشد و روی هم رفته گمان میکنم بیانات آقای یغمائی زیاد ارتباطی باموضوع ندارد مگر آنکه بخواهند دنباله مباحثات سابق را در این باب بیاورند و نظر خودشان را بیان فرمایند.

مطلب سوم - حضرت آقای یغمائی غزل به قوافی «دیده» و «چیده» و «بریده» را از خود سعدی دانسته‌اند بنده فقط و فقط برای مراعات احترام و همان «تکریم و تجلیلی» که ایشان بدان اشاره فرموده‌اند عبارت‌م را به صیغهٔ شک و تردید نوشته‌ام والا برایم مسلم است که غزل از خود سعدی است ولی خواستم جای فراری بگذارم برای کسانی که نمی‌خواهند زیر بار بروند که سعدی که بقول آقای یغمائی «عارفی پاکباز و حکیمی ربانی» است این نوع سخنان هم گاهی برای طبیعت خاطر خود و دیگران بر زبان جاری می‌ساخته‌است و اتفاقاً در همین مقاله‌ای که قسمت دهم آنرا امروز برایتان می‌فرستم ایاتی از مولوی (که واقعاً عارفی پاکباز و حکیمی ربانی است) آورده‌ام که دلیل است بر اینکه بعضی از بزرگان ما من باب مطایبه سخنانی از این قبیل داشته‌اند و در بیان فرنگی‌ها هم زیاد دیده‌شود و مثلاً شاعر بسیار معروف فرانسوی لافون تن قصه‌هایی دارد از نوع داستانهای الفیه و شلفیه که مکرر چاپ شده‌است و باز هم بچاپ میرسد و همه بالذت بسیار می‌خوانند (باستثنای مؤمنین و مقدسین که نه‌خود می‌خوانند و نه اجازه می‌دهند که کسانشان بخوانند و شرح رفتار آنها را در ضمن داستان «درویش مومیائی» در یکی از کتابهای خود آورده‌ام). سعدی حتی در «گلستان» قصه‌هایی دارد که بصراحت بوی مطایبت می‌دهد و از «شاهدی که سروسری» با او داشته پوست‌کنده سخن میراند و در توصیف مردان بزبان فارسی و تازی بیانات رسائی دارد و یاد دارد که در ایام جوانی گذرد داشته‌است بکوئی و نظر با روئی و در جامع کاشغر بی‌مقدمه باپسری «بغایت اعتدال و نهایت جمال» وارد صحبت می‌شود و با او می‌فرماید «ما بتو مشغول و تو با عمر و زید» و با او صحبتها می‌دارد و «با ممدادان» (معلوم نیست شب را کجا بوده و چگونه گذرانیده بوده‌است) که عزم سفر دارد و «بوسه بر سر و روی یکدیگر» می‌دهند چه تأسفها که با خود نمی‌برد ولی آیا مقصود سعدی «عارف

پاکباز و حکیم ربانی» در صحبت با این امرد کاشغری مسأله فقه و اصول و نماز و روزه و باو آموختن بوده است مگر در داستان پیرمردی که دختری خواسته و حجره به گل آراسته و با او بخلوت نشسته و شبهای دراز نخفتی و بذله‌ها و لطیفه‌ها برایش حکایت میکرد داستان را با این بیت پایان نمیدهد:

پیری که ز جای خویش نتواند خاست

الا به عصا ، کی اش عصا برخیزد

قدری رکاکت دیده نمیشود . مگر در داستان دیگر نظر بسیار صائب خود را که با علم روانشناسی کاملاً مطابقت دارد و روانشناس بسیار معروف اطریشی فروید در آن باب کتابها نوشته است بدین طرز بیان فرموده است :

زور باید نه زر که بانو را

گزری دوست تر که ده من گوشت

آیا وقتی خواسته است کلمه «گزر» را بنویسد دستش لرزیده و با تأمل بسیار و تردید فزون از اندازه این کلمه را بر قلم عفت شیم روان ساخته است.

مگر در حکایت منظوم دیگری در همان «گلستان» که قرن‌ها کتاب درسی جوانان ما بوده و امروز هم هست و خدا بخواهد باز هم قرن‌ها بماند صحبت از عروسی پیرمردی با عروس جوانی بمیان نیامده است و بما خیر نمیدهد که پیرمرد ناکام :

« ولی بحمله اول عصای شیخ بخت »

و من باب تصریح فرموده است که داماد پیر و ناتوان :

کمان کشید و نزد بر هدف ، که نتوان دوخت

مگر به خامه فولاد جامه هنگفت

و سپس خطاب بداماد بیچاره برسم سرزنش نمیفرماید (از زبان دوستان)

«ترا که دست بلرزد گهر چه دانی سفت»

همین سعدی در جای دیگر خطاب به معشوقه (یا شاید معشوق) فرموده :

اگر برهنه نباشی که شخص بنمائی

گمان بر نند که پیراهنت گل آکند است

(شخص بمعنای تن و بدن) والبته میتوانیم بگوئیم که خطاب شاعر به حقیقت است که میگویند عریان است و برای هر کلمه از این دو مصراع زیبا که بسیار روشن و صریح و واضح است معانی و توجیه‌های کم و بیش با رد بتراشیم تا حرف خود را بکرسی بنشانیم که شیخ بزرگوار ما - بقول فاضل محترم آقای پیمان یغمائی - این عارف پاکباز و حکیم ربانی که بلاشک هم عارف است و هم پاکباز و هم حکیم و هم ربانی ولی ضمناً صفات دیگری - صفات مستحسن و پسندیده - هم میتوان برای او قائل شد ، منظورش يك دختر یا پسر نبوده است و هرگز در مخیله اش خطور نکرده است که آرزوی لخت بودن کسی را داشته باشد و بخواهد از تماشای يك بدن لخت زیبا که برگ گل را بخاطر می‌آورد لذت ( بگوئیم لذت روحانی ) ببرد.

شادروان محمد علی فروغی « مقدمه‌ای بر گلستان » (از انتشارات شرکت اقبال، طهران؛ ۱۳۱۶ هجری شمسی) نوشته است:

«... آنچه را هم که مشتمل بر الفاظ و عبارات رکیک

است شایسته حذف پنداشتم و ضمناً خوانندگان را

آگاه می‌سازیم که قسمتی از هزلیات که صورت

مجالس و به نثر است در نسخه‌های معتبر بسیار قدیم

دیده میشود»

پس قسمتهای دیگری هم به نثر و هر آنچه به نظم است در «نسخه‌های معتبر

بسیار قدیم هم دیده میشود و این خود شاید دلیل باشد بر اینکه از سعدی است و دیگران نیفزوده اند.

وانگهی چنانکه مذکور افتاد عرفا و شعرای بزرگ و معروف دیگر هم زیاد ابا و امتناعی نداشته اند که گاهی (البته بندرت) پاره‌ای مطالب رکیک را وقتی سیاق کلام اقتضای کرده است بیاورند و فی‌المثل سنائی که واقعاً « عارفی پاکباز و حکیمی ربانی است در « حدیقه » داستانی آورده است که عنوانش چنین است:

« التمثیل فی المطایبه علی طریق الهزل »

و همین عنوان میرساند که عرفا و حکمای بزرگ ما هم از مطایبه و هزل روگردان نبوده اند. این قطعه با این بیت شروع میشود:

زنکی زشت بود در بغداد

الخ

و در ابیات دیگر قطعه الفاضلی رکیک از اینگونه بمیان آمده است. سنائی در قطعه دیگری از همان کتاب مستطاب که

« التمثیل »

عنوان دارد از استعمال اینگونه مطالب و سخنان هزل آمیز ابا نداشته

و با بیانات حکیمانه و باز در قطعه دیگری درباره مناکحت از « همدان » سخن میراند و چنین میفرماید:

مرزنان را برهنگی جامه است

خاصه آنرا که شوخ و خودکامه است

مقصود این است که در جائی که عرفای بزرگی چون سنائی که در سنهٔ ۵۴۵ (یعنی در حدود ۱۵۰ سال قبل از وفات سعدی) در گذشته است و چون مولوی از هزل و مطایبه اباء و امتناعی نداشته‌اند آیا باید منکر شد که شاعری چون سعدی که در مقام عرفان و حکمت شاید پبای آنها نمیرسد و اهل ذوق و حرکت و دنیا-نوردی و نشست و برخاست با طوایف و اقوام گوناگون از هر طبقه و جنسی بوده است گاهی هزالی و مطایبت گوئی نکرده باشد.

مطلب چهارم - حضرت آقای یغمائی این بیت سعدی را :

تا دستها کمر نکنی در میان دوست

بوسی بکام دل ندهی در دهان دوست

چنین تفسیر فرموده‌اند :

« یعنی تا دست به سینه نه ایستی و احترام لازم را بجا

نیآوری موفق نخواهی شد »

البته این هم توجیهی است ولی آیا نمیتوان تصور نمود که معنی بیت

چنین باشد :

تا دستهای خود را چون کمر بند در کمر و میان دوست

حلقه نکنی نخواهی توانست بطور دلخواه دهان او را

بوسی. (کمر بمعنی کمر بند زیاد معمول و مرسوم است)

حضرت آقای یغمائی که لا بد خود اهل ذوقند شاید تصدیق فرمایند که تفسیر

دوم هم قابل قبول است و با عبارت « تا دستها کمر نکنی در میان دوست » و با مصراع

دوم تناسب بیشتری دارد. ایشان نوشته‌اند که « به جرأت هر چه تمامتر سوگند

میخورند که گفتارهایی که فایدهٔ اخلاقی و اجتماعی و دینی ندارد گفتهٔ سعدی نیست

من که جمال زاده‌ام و متأسفانه مانند ایشان شصت سال در مکتب عرفان

(بقول خودشان) درس نخوانده‌ام و ارادت کامل به شیخ بزرگوار شیراز دارم معتقدم که بت پرستی شرط صاحب‌دلی و انصاف نیست و در «گلستان» و در دیوان سعدی مطالب و ابیاتی میتوان یافت که زیاد فایده اخلاقی و اجتماعی و دینی هم نداشته باشد (و هکذا در دیوان سایر شعرای فارسی زبان) یا کم داشته باشد و مثلاً من نمیدانم وقتی سعدی از دخترکی نخواستہ بود معشوقه او باشد و پس از زمانی دوره گردی برگشته است و سعدی بر رسم تفتیش و استنطاق با او میگوید :

«ای لعبت خندان لب لعلت که گزیده است»

و با اشاره بنکاتی دیگر چشم در چشم او دوخته میفرماید :

درد جله که مرغابی از اندیشه نرفتی

کشتی رود اکنون که سر جسر بریده است

و از کاردی سخن میراند که تادسته فرورفته بمقصود ( هر چند در بعضی از نسخه‌ها حذف کرده‌اند) و حتی از خون ریخته که به می سرخ میماند هم صحبت میدارد و میفرماید :

«یا قوت سیاه است که بر جامه چکیده است»

الحق این ابیات که از لحاظ لطف و زیبایی از شاه‌غزل‌های زبان فارسی بشمار می‌آید و دلم می‌خواهد باز صد بار دیگر بخوانم و لذت ببرم ولی نمیدانم «فایده اخلاقی و اجتماعی و دینی» آن در کجاست مگر آنکه شدت علاقه که خود امری مستحسن است چشم را بیند و مانع باشد که انسان قدم در راه انصاف بنهد. آنوقت است که باید بگوئیم :

«آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد»

سعدی بما تعلیم میدهد که :

خیزش اندر میان جمع بکش

چون گرانی به پیش شمع آید

یعنی اورا بقتل برسان؛ اما

ورشکر خنده ایست شیرین لب آستینش بگبیر و شمع بکش

که معنی معلوم و روشن است ( بخصوص بعد از خاموش ساختن شمع ) البته اینها شوخی و مطایبت است ولی رویهمرفته آیا واقعاً « فایده اخلاقی و اجتماعی و دینی » میتوان در آن یافت.

ما بكمك تفسیر و توجیه میتوانیم سیاه را سفید جلوه بدهیم و قلمداد کنیم ولی همه مردم دنیا و حتی اشخاص منصف و حق طلب خودمان هم هر تفسیری را باسانی نمی پذیرند.

گفتنی بسیار است و در خانه اگر کس است يك حرف بس است .

از حضرت آقای وحیدزاده عزیز مستدعی هستم چنانچه تشخیص دادند که این سطور اسباب دردسرو نزاع و مجادله و قیل و قال فراهم نمیسازد در صورتی که مقتضی دانستند ( شاید پس از حک و اصلاح لازم ) در « ارمغان » هم بچاپ برسانند شاید صواب باشد و ثواب داشته باشد .

باسلام و دعا - جمالزاده

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تذکر - دنباله مقاله ( شعر و شاعری ) بشماره آینده موکول میگردد.

ترجمه شعرا از زبانی بزبان دیگر با تمام خصوصیات و نکات فصاحت و بلاغت خاصه ترجمه شعر بشعر ویژه شعر شعرای نازک اندیشه از قبیل نظامی و حافظ بی نهایت سخت بلکه محال و دانشمندان باستان و کنونی همه در این عقیده همداستانند .

( گنجینه گنجوی )